



عکس: سناز صفایی شهرآرا

انقلاب اسلامی، تکریم مقام زن، تحکیم بنیان خانواده

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۰۰ روزنامه شهرآرا

۲شنبه ۱۸ ۱۱ ۱۴۰۰

صدیقه مقدسی در گفت و گو با شهرآرا:

راهپیمایی زنان را در مشهد راه انداختیم

۴

تاریخ از

زبان بانوان

شنیدنی تر است

زنان راویان انقلاب اسلامی بودند

۳

بانوان؛

ستارگان

فروزان آسمان

تمدن اسلامی

۲



شهربانو

۲۳ شنبه
۱۸ بهمن ۱۴۰۰
۵ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۰۰

(۲)

(پرتو)

ملیحه غیور
مدیر مشارکت‌های بانوان حفظ ارزش‌های دفاع مقدس استان خراسان



انقلاب اسلامی به زنان ایرانی «عزت» بخشید

بسزا داشته باشند. نقش دین و ذات نقش‌پذیری دختران و بانوان جامعه در راستای فرهنگ ایرانی اسلامی را می‌توان از دلایل اساسی شکست طرح‌های رضاخان دانست.

لذا هرگاه نقش زنان در جامعه به درستی تعریف شده، با تعهد و تخصص در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، ورزشی و علمی به بهترین صورت ممکن بروز و ظهور یافته است. گاهی نیز جلودار و مقدم بر مردان بوده‌اند و می‌دانند با بزرگ کردن و به نمایش گذاشتن خود برای ابراز وجود، به جایی نخواهند رسید.

رهبر معظم انقلاب در پیام خود به کنگره ملی ۱۷ هزار زن شهید، آزاده و جانباز در ۱۹ اسفند سال ۱۳۹۹ نقش بی‌تکرار و بی‌بدیل زنان را در صحنه‌های مختلف برمی‌شمارند و نزدیکی زنان به شرافت و طهارت مطلوب اسلام را مایه افتخار می‌دانند.

«قدرت ایمان راه مجاهدت‌های بزرگ را به روی زنان ایرانی گشود و صحنه‌های شگفت‌انگیز و کم‌نظیری از حضور شجاعانه و فداکارانه و مبتکرانه آنان در میدان‌های دشوار پدید آورد. از تظاهرات شورانگیز روزهای انقلاب تا دوران فراموش‌نشده دفاع مقدس، و از قهرمانی در صفوف نبرد تا دل‌بریدن از فرزند و همسر و فرستادن آنان به پیشباز خطر و تا خدمات پشت جبهه، و از حضور در جبهه علم و تحقیق و فناوری و درخشندگی در وادی ادبیات و هنر، تا هنرنمایی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و مدیریت‌ها، و سرانجام فداکاری در میدان سلامت و خدمت به بیماران در آزمون پرخطر اخیر، همه و همه، نشانه‌های اعتلای معنوی زن ایرانی است که به برکت نظام اسلامی و درس‌ها و ارزش‌گذاری‌های اسلام پدید آمده است.»

زنان در طول تاریخ نقش‌های متفاوتی پذیرفته‌اند. نقش زنان پیش از اسلام با پس از آن متفاوت است. نقش آن‌ها پیش و پس از انقلاب اسلامی نیز تفاوت‌هایی اساسی دارد.

در دوران پهلوی اول و دوم، فرهنگ جامعه به شدت تحت سلطه فرهنگ بیگانه بود و به تبعیت از قوانین آن‌ها و بدون توجه به فرهنگ ایرانی، حقوقی برای زنان قائل شدند که پیش‌تر در جامعه آن‌ها وجود نداشت. حق تحصیل، حق رأی و شرکت در انتخابات داده شد و حضور زنان در مجلس رقم خورد. سؤال مهم اینجاست که چرا زنان ایرانی با وجود رفاه ظاهری که حکومت پهلوی فراهم آورده بود به مبارزه برخاستند.

زنان در ذات خود ظرفیت کاریزماتیکی بسیار قوی به نام دین داشتند و با نوع نگاه ابزاری حکومت پهلوی به زنان به صورت ذاتی مخالف بودند. زن ایرانی می‌خواست فردی متفکر، خلاق و اهل ایده و مکمل مرد باشد، نه یک بدن و یک فرم زیبا. او خود را عروسک نمی‌دید بلکه یک قهرمان بود برای ایجاد تغییرات اساسی در جامعه. او نقش خود را فراتر از چاپ‌عکس روی اجناس و پشت مجلات می‌دانست و علاقه‌ای نداشت الهه دل‌فریبی تنها نقش او باشد. بنابراین، با وجود حق تحصیل در دوران پهلوی، خانواده‌های مذهبی دخترانشان را از تحصیل بازداشتند و زنانی که در مجلس حضور داشتند صرفاً از زنان دولتی و منتسبان به همسر و خواهران شاه بودند. این در حالی بود که سایر زنان جامعه حضوری فعال نداشتند.

پس از انقلاب، زنان از نقش ساده، ناقص و ابزاری بیرون آمدند و بدعتی نو گذاشتند. شرایط بروز و ظهور زنان در جامعه فراهم آمد. آن‌ها توانستند با تعهد و تخصص خود، در فضایی امن ابراز وجود کنند و در تصمیمات کشور سهمی

(آفاق)

فاطمه سلیمی
عضو هیئت رئیسه شورای شهر مشهد



بانوان؛

ستارگان فروزان آسمان تمدن اسلامی

تاریخ انقلاب اسلامی صحنه‌های شگرف و شگفتی‌های فرامحاسباتی کم ندارد، حوادثی به‌ظاهر بسیار دور و ساده که در گوشه و کنار تاریخ بارها و بارها به گوشمان خورده اما چندان که باید و شاید معنا و مفهوم آن در افقی تمدنی تحلیل و تبیین نشده است. وقتی مأمور ساواک سال ۱۳۴۲ با ریشخند از امام خمینی (ره) پرسید یارانش کجا هستند، آن بزرگمرد الهی با طمأنینه‌ای خاص پاسخ داد: سربازان من در گهواره‌ها هستند. چه بسا همه ما به دریافت سطحی مأمور ساواک از این بیان رمزآلود - یحتمل در دل یا زیر لب گفته است عجب آخوند خوش خیالی - خواهیم خندید. آن روز عبدالحمید دیالمه کودکی ۹ ساله بود. محمود کاوه، علی اصغر حسینی محراب و رمضان عامل سه ساله و محمد مهدی خادم الشریعه و ولی‌ا... چراغچی شش ساله بودند، کودکانی دور از هم، هریک از شهری و روستایی. واکاوی این بیان حکیمانه در تراز گام دوم انقلاب اسلامی حقایقی ناب را بر اصحاب و دلدادگانش در چرایی ثبات و پایداری انقلاب نمایان می‌کند: دامن مادرانی فاطمی و زینبی که معراج سربازان آخرالزمانی حضرت روح‌ا... را رقم زده است. بی‌گمان، قوت کلام و اطمینان قلبی امام در تکیه بر چنین نوزادانی برای به ثمر رساندن انقلابش به عنوان اولین حلقه از زنجیره تمدن اسلامی در ایمان راسخ بر دستانی که گهواره جنیان این کودکان است ریشه داشته است.

از شیخ فضل‌ا... تا مدرس و از امام خمینی (ره) تا رهبر معظم انقلاب، همگی، تربیت‌یافتگان دامن چنین مادرانی‌اند.

نقش ممتاز و جریان‌ساز بانوان در قالب مادری، همسری و... مانند ستاره‌ای درخشان همواره در آسمان تمدن اسلامی درخشیده است. زنانی که با تربیت نسل دیالمه‌ها و چراغچی‌ها گام اول انقلاب را برداشتند، اکنون نیز با تربیت صدرزاده‌ها و حججی‌ها گامی بنیادین در تحقق آرمان‌های تمدنی انقلاب در چله دوم خود برداشته‌اند. هویت تمدنی انقلاب اسلامی با نقش‌آفرینی بانوان درهم تنیده و آمیخته است.

بی‌شک، توجه به ظرفیت بانوان در تراز بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی با فراهم آوردن بسترهای مساعد برای حضور تمدنی آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی در کنار رفع نگاه مردانه از ساحت‌های عمومی مؤثرترین رهیافت در تحقق باورهای تمدن نوین اسلامی است.





تاریخ از زبان بانوان شنیدنی تر است

زنان راویان انقلاب اسلامی بودند



مریم قربان زاده
نویسنده

خورشید

زنانی که پریشان از شکنجه‌های زندان می‌گویند حرف‌های بیشتری دارند، حرف تنهایی و شب‌های سرد بدون نفت و دلوپرسی و بچه‌ها و خوف و خطر.

نقل این توده‌ها را باید بشنویم. انقلاب را باید از زبان این زن‌ها روایت کرد. چطور با شش هفت بچه سر و نیم‌سر، تظاهرات می‌رفتند، اعلامیه هم پخش می‌کردند، شوهران را هم حمایت می‌کردند، با گرسنگی و بی‌پولی هفته‌ها را به سر می‌رساندند و چه بسا خبری از زنده بودن و حتی امیدی به زنده برگشتن مردانشان هم نداشتند.

این روایت‌ها باید مجلس به مجلس نقل شوند. این زن‌ها باید محفل‌های شب‌خاطر را روشن کنند. صحبت از جنبه مردانه مبارزه بسیار شده است و باید هم بشود اما جنبه زنانه را کی باید بشنویم؟ جنبه سخت و جان‌فرسا و پر از رنج و تنهایی و بی‌خبری و چشم‌به‌راهی و فرزندداری و خانه‌داری و مادری را چه کسانی باید روایت کنند؟

تاریخ از زبان زن‌ها شنیدنی‌تر است زیرا زاویه دیدشان از بالای بلندی تنظیم شده است و همه چیز را از دور و واقف بالا می‌بینند. قصه‌هایشان رنگ زندگی دارد، نه فقط رنگ خون و شکنجه و پیکره‌های پاره. این‌ها را هم دارد اما از دل این همه، زندگی را می‌جویند و تازگی را. خودشان ویران می‌شوند اما می‌کوشند کسی ویرانی روح لطیفشان را نبیند.

نقل روزهای سخت و خوش گذشته را از زبان مادرانه زن‌ها بشنویم و در برنامه روایت خاطره بنویسیم: حضور راوی گران قدر، بانو... آن هم بانوانی گمنام و بی‌نشان که نه خودشان سرشناس‌اند، نه همسر معروف و مشهوری دارند. از این زاویه، همه زن‌هایی که دهه ۵۰ را به خاطر دارند یک راوی‌اند. یک گوش شنوا می‌خواهند و دو چشم تشنه دانستن و اگر قلمی بود و چاپ شد چه بهتر. تاریخ از زبان توده‌ها شنیدنی‌تر و خواندنی‌تر است. با این نگاه، سراغ مرده‌های دنیا دیده هم باید رفت. آن‌ها هم مغفول مانده‌اند.

چند روز پیش، پای صحبت زنی نشستیم که در شانزده سالگی، در کوران تحکات گروهک تجزیه طلب کومله، با همسرش به سندانج رفته بود. همسرش در آن سال‌ها مسئولیت عقیدتی نیروی انتظامی آن منطقه را به عهده داشت.

گفت: حاج آقا گفته است می‌خواهی من هم بیایم و مصاحبه کنم؟ اما من گفتم نه. شما خیلی صحبت کرده‌ای و مصاحبه داده‌ای. بگذار یک بار هم من بروم و با من مصاحبه کنند!

همه گفت و گوی ما ۲ ساعت شد. از سال ۶۳ تا ۱۲ سال بعدش، ۱۲ سال زندگی در میان خوف و خطر کسانی که می‌گفت از جنس داعش بودند. می‌گفت: «داعش برای شما تازگی دارد، نه برای ما. ما یک بار داعش را از سر گذرانده ایم». شرمندانه اراده و باور و جهاد او شدم.

شیرین‌تر از شنیدن خاطره سراغ دارید؟ شنیدنی‌ها هرچه باشند وقتی شیرین‌اند که ما را به گذشته‌های نزدیک یا دور ببرند. انگار حس شنوایی نوستالژیک‌تر است تا بینایی و چشایی. دلمان می‌خواهد ساعت‌ها چشم بدوزیم به لب‌های چروک و چشم‌های ریز یک خاطره گوی دنیا دیده و روزگار گذرانده و صفحه به صفحه ورق بخوریم لای کتاب زندگی او و دست آخر می‌بکشیم و فکر کنیم به روزهایی که رفته‌اند اما نباید فراموش شوند. فکر می‌کنیم چرا داریم آن‌ها را فراموش می‌کنیم و برای فراموش نکردنشان چه کاری از دستان برمی‌آید؟ فکر می‌کنیم برای اینکه نسل بعد این روزها را یادش بماند و پیوندش گسسته نشود چه باید بکنیم؟

نقالتی یک راه نجات گذشته است و خاطره‌های روزهای دور دور. خاطره گفتن یک جور نقالی است اما بی‌پرده و چویدست و آن هیجان و شور. راوی‌ها خودشان نقال‌اند. موسیقی‌ها نقال‌اند. نگاره‌ها و نقش‌ها نقال‌اند. برای آدم‌هایی که می‌خواهند گذشته‌شان لای آینده فراموش نشود، همه چیز باید نقالی کند.

نقل اول

هواسرد بود. برف آمده بود. داشتم از جمعیت عقب می‌ماندم اما باید بچه را عوض می‌کردم. از روی سکوی یک خانه که دالانی کوچک داشت، برف‌ها را کنار زدم. مشما را پهن کردم. چادر را روی سر خودم و مشما کشیدم که برای بچه خیمه درست شود. با سرعت برق، لاستیکی‌اش را عوض کردم و خودم را به جمعیت رساندم.

نقل دوم

داخل پارک همه جور آدمی بود. کسی به یک مادر و نوزاد شک نمی‌کرد. انگار نه انگار داخل کالسکه، زیر تشکچه نوزادم که خواب بود، اعلامیه‌های امام (ره) را پنهان کرده بود. با آرامش راه می‌رفتم و کالسکه را هل می‌دادم تا به رابطمان رسیدم.

نقل سوم

صبح که شوهرم می‌رفت سرکار، آب گوشت را بار می‌گذاشتم و چند ساندویچ کوکو و یک شیشه آب برمی‌داشتم. دست بچه‌ها را می‌گرفتم و می‌رفتم تظاهرات تا ظهر.

پیش از شوهرم می‌رسیدیم خانه. وقتی می‌آمد می‌گفت: باز که تلویزیون تو را نشان داد داشتی «مرگ بر شاه» می‌گفتی! همه‌مان می‌خندیدیم. تلویزیون کجا بود؟! می‌خواست بگوید فهمیده است آن روز هم رفته بودیم تظاهرات.

نقل چهارم و پنجم و ...

پرده خوانی باید از زبان خود نقال باشد. این خاطره گویی‌ها که نامش را روایت گذاشته ایم یک طرفه نیست. یک نفره هم نیست. این مادرها که نصف جمعیت تظاهرات کننده‌ها بودند نقالان بدون پرده و چویدست‌اند.

راهپیمایی زنان را در مشهد راه انداختیم



شهربانو

شنبه
۱۸ بهمن ۱۴۰۰
۵ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۰۰

۴



لیلا جان قربان

۱۳۴۷ می شود نیم قرن پیش. می شود آن زمانی که نه تنها زنان بلکه برخی از مردان از سیاست که هیچ، از تحصیل علم و کتاب هم چیزی نمی دانستند. شاید هم قرار بود که ندانند. در سال ۱۳۴۷، یعنی ۵۳ سال پیش، از میان تاریکی ها جرقه هایی می درخشد که نور می آفریند، نوری که مسیری را روشن می کند، نوری که بندهای تاریکی را می شکافد و همراه با خود موج می آفریند، موجی که در عمق چشمانش هنوز هم نور می آفریند. از مصاحبه ها و پرسش های تکراری خسته است. نه اینکه از تکرار خاطرات خسته باشد. از تکرار برای گوشه نشینی نمی شنود و تنها در پی پر کردن صفحات است خسته یا بهتر بگویم آشفته است. برای مصاحبه وقت نمی دهد. می گوید: از مصاحبه های قبلی استفاده کنید. اصرار می کنم ولی فایده ای ندارد. دست به دامن اطرافیان می شوم. باز هم نتیجه ای ندارد. حاجیه خانم از پرسش های تکراری خسته شده است. قرارمان می شود فقط و فقط نیم ساعت حضور در مکتب اسلام شناسی حضرت زهرا(س)، آن هم تنها برای عکاسی، بدون هیچ مصاحبه و سؤالی. اما مگر می شود زنی با نیم قرن سابقه مبارزه و تجربه زندان ساواک را که مسبب اولین راهپیمایی زنان در مشهد است دید و از او پرسش نکرد؟! مگر می شود در میان خاطرات نصفه نیمه او گشت و به پرسشی نرسید که ذهن را درگیر نکند؟! قرارمان می شود مدرسه علمیه ای که پایگاه اولین زنان انقلابی مشهد است، مدرسه اسلام شناسی حضرت زهرا(س). بانومقدسی خوش قول تر از ماست. بیایي اینجا اول از همه جذب اتاق ها، درها و دیوارهایی می شوی که همه بوی قدمت دارند و چیزی جز آسانسور، نظم پنجاه و سه ساله را به هم نریخته است. بانومقدسی فقط منتظر عکاس است، فقط زمانی برای عکاسی!

خودم می زدم و به مهمانی های معمولی که برخی خانم ها به آن ها مقید هستند نمی رفتم. دوم هم اینکه برایم مهم بود زمان حضور همسر و فرزندانم که عمدتاً بعد از ظهر بود در منزل باشم.»

۴۹ سال وارد عرصه انقلاب شدم

همراه با بانو مقدسی، به سال ها پیش از انقلاب اسلامی می رویم، سال هایی که برای اولین بار، در مشهد زنی جرئت می کند و مدرسه علمیه اسلام شناسی راه می اندازد تا تربیت نیروهای انقلابی را از آنجا شروع کند. «آن زمان و در شرایط خفقانی که هنوز کسی وارد عرصه فعالیت های انقلابی نشده بود، سال ۴۹ وارد عرصه انقلاب شدم و در مسجدالرضا که یکی از پایگاه های مبارزه در مشهد بود، کلاس های مختلف برگزار می کردم. استقبال زیاد خانم ها باعث شد به فکر تأسیس مکان مستقلی بيفتم. مدرسه علمیه اسلام شناسی حضرت زهرا را راه انداختم و به عنوان مسئول، شروع کردم به تربیت نیروهای زبده و توانمند. سراسر دوران انقلاب برای ما خاطره بود.»

مدرسه علمیه اسلام شناسی حضرت زهرا، درست روبه روی شهربانی. «منطقه ارتشی نشین بود. آن زمان بیشتر نیروهای جوان به این مرکز مراجعه می کردند. بیشتر خانم های جوان اعم از دانشجویان، دانش آموز و خانم های خانه دار بودند. اینجا مرکزی فعال و منشأ اثرگذاری در انقلاب اسلامی بود. شاید بتوان گفت در اولین راهپیمایی زنان مشهدی در هفدهم دی، بیشتر نیروها از مرکز اسلام شناسی بودند. سال ۵۶ هم عمده نیروهایی که برای انقلاب اسلامی فعالیت می کردند از مدرسه علمیه اسلام شناسی بودند. با محوریت این عزیزان برنامه ها شروع شد. حدود ۲۵ نفر از بچه های مادر این برنامه زندانی شدند. برای خانم هایی که می خواستند در این عرصه فعالیت کنند برنامه هایی عمومی داشتیم که به صورت سخنرانی بود. خانم ها در مناسبت های مختلف می آمدند و جمع می شدند و با تمسک به آیات و روایات، مسائل را در لفافه مطرح می کردیم. نمی توانستیم صریح صحبت کنیم.»

آن ها از همه ظرفیت های بانوان

تقویم می گوید زنی هفتاد و پنج ساله است. تصور من هم زنی هفتاد و پنج ساله است، زنی که کمرش خمیده و گرد پیری صورتش را پوشانده است. اشتباه می کنم! تقویم ها آدم را به اشتباه می اندازند!

بانو مقدسی منتظر ماست. با اینکه نامحرمی همراه نداریم، روی صورتش را گرفته است مبادا از دست دوربین های ما چیزی دربرود. در آن حجم پر از حجاب و حیا، در نگاه اول، چشم هایش را می بینم، بعد صدایش را می شنوم. این چشم ها و این صدا متعلق زنی انقلابی است. درونم دوباره تکرار می کنم: این صدای زنی است که انقلاب را ساخته است. این ها چشم های زنی هستند که زندان ساواک را دیده است.

دیگر واقعا نمی شود با او هم کلام نشد. خودش هم فهمیده است قرار نیست وفا به عهد کنیم و فقط عکس بگیریم و برویم. چند بار میان سخنانش یادمان می آورد که قرار بود فقط برای عکاسی برویم، ولی مگر می شود؟!

۴۰ سالگی تدریس را شروع کردم

او یک زن مبارز، یک زن انقلابی و یک مادر است، مادری با هفت فرزند که یکی از آن ها سال ۱۳۵۹ شهید می شود. «از هفده سالگی تدریس را شروع کردم و در بیست و چهار سالگی اقدام به تأسیس مدرسه اسلام شناسی حضرت زهرا کردم. در طول این مدت، مسئولیت همسر داری و تربیت هفت فرزند نیز به عهده ام بود. از همان ابتدا، در هر مقطع زمانی، برنامه ریزی خود را متناسب با همان شرایط انجام می دادم ولی به طور کلی، در همه این مدت به دو نکته به عنوان یک اصل مقید بودم: اول اینکه برای فعالیت های اضافی، از وقت استراحت



تابستانی برای معلم‌ها و دانشجویان گذاشتیم. برای این دوره، رفتیم خانه خواهرم که سمت خیابان عنصری بود. آن سمت، فضای خلوت‌تری بود. برنامه را در حیاط خانه آن‌ها برگزار کردیم. حدود ۴۰ نفر بودند. از آقایان انقلابی مثل آقای موسوی برای تدریس می‌آمدند. خودم هم تدریس می‌کردم. چند هفته‌ای نگذشته بود که مأموران ساواک از دیوار ریختند داخل و می‌خواستند بچه‌ها را دستگیر کنند. حاج آقا خود را به عنوان مسئول معرفی کرد و گفت به خانم‌ها کاری نداشته باشند. حدود ۶ ماه ایشان را به عنوان صاحب خانه زندان بردند. آن روز خانم‌هایی هم که رفته بودند می‌گفتند ساواکی‌ها آن‌ها را تعقیب کرده‌اند.»

آن روز من دستگیر شدم

بانو مقدسی از آن دست زنان مبارزی است که خودش هم در میدان بوده است تا جایی که وقتی تعدادی از زنان در سال ۵۷ دستگیر و زندانی می‌شوند آرام نمی‌نشینند. نمی‌تواند تحمل کند همراهان انقلابی‌اش در بند باشند و خود آزاد. «مرداد ۵۷ بود که دستگیر شدم. ماه رمضان بود. آن زمان حاج آقای موسوی شب‌ها در مسجدالرضا سخنرانی داشتند و بچه‌های ما هرجا که برنامه انقلابی بود می‌رفتند. شب سخنرانی، ساواکی‌ها ریخته بودند و جمعی از خانم‌های مرکز را به اتفاق آقایان دستگیر کرده بودند. همان شب که مطلع شدم بچه‌های مرکز اسلام‌شناسی دستگیر شده‌اند، خدمت پدرم، آیت... شیرازی، رفتم و عرض کردم: خانم‌ها دستگیر شده‌اند. اجازه دهید فردا از مدرسه اسلام‌شناسی یک راهپیمایی راه بیندازیم. آن زمان صبح‌ها در مرکز برنامه سخنرانی و قرائت قرآن داشتیم. حاج آقا موافقت کرد بعد از برنامه سخنرانی، به سمت حرم حرکت کنیم.

روز بعد، راهپیمایی را از مدرسه اسلام‌شناسی شروع کردیم. حدود ساعت ۱۱ ظهر بود. برای اینکه نگویند کمونیست هستیم، جزءهای قرآن را روی سرمان گذاشتیم و قرار شد چیزی نگوییم. خانم‌های این مرکز آدم‌های نترسی بودند. من هم سر نترسی داشتم و به دنبال شکستن فضا بودم. به سمت چهارراه لشکر و میدان ۱۰ دی راه افتادیم.»

در رسیدن به اهدافشان در شرایطی که فناوری امروز نیز وجود نداشت بهره‌مند می‌شدند. بانو مقدسی در این باره می‌گوید: تعدادی از جوان‌ها که آمادگی پیدا کرده بودند و مایل بودند در صحنه وارد شوند، شروع کردند به نوشتن نمایشنامه. سوره‌های قرآنی را برای بچه‌ها تعریف می‌کردیم و نمایشنامه می‌نوشتند. مثلاً ما فرعون را به نمایش درمی‌آوردیم. فرعون می‌شد شاه زمان. افکار و برنامه‌های او را در نمایش بیان می‌کردیم. این نمایش‌ها را در منزل خانواده‌هایی که ما را می‌شناختند و قبول داشتند برگزار می‌کردیم.

گفتم: نترس! شیرازی خود من هستم

«مرکز ما همواره زیر نظر بود. خاطرات بسیاری از آن روزها دارم. یادم هست یک روز حدود ساعت ۲ بعد از ظهر، کلاس‌های صبح ما تعطیل شده بود و خانم‌ها رفته بودند. یکی از خانم‌ها که برایش نهج البلاغه می‌گفتم - با نهج البلاغه و آیات قرآن این خانم‌ها را توانمند می‌کردیم - مانده بود و مشغول تدریس بودیم. ناگهان در ساختمان نیمه‌تمام مرکز اسلام‌شناسی را زدند. همین خانم در باز کرد. مأمور آمده و گفته بود: با خانم شیرازی کار دارم. این خانم خیلی ترسیده بود. فکر کرده بود می‌خواهند او را دستگیر کنند. پیش من آمد و گفت: می‌خواهند دستگیرم کنند! گفتم: مگر چه گفتند؟ می‌گویند با خانم شیرازی کار دارند. گفتم: نترس! شیرازی خود من هستم. دست بر قضا فامیل آن خانم شیرازی بود. من هم چون دختر آیت... شیرازی، امام جمعه سابق مشهد، هستم فامیل شیرازی است. به نام مقدسی معروف ولی پدرم به آیت... شیرازی معروف بود. بنده خدا خیلی ترسیده بود. آرامش کردم و خودم جلو در رفتم. آمده بودند به سؤال و جواب که اینجا چه کار می‌کنید و اینجا چه خبر است. گفتم: چیزی نیست. همه رفته‌اند و ما با چند نفر از دوستان صحبت می‌کنیم. تا این اندازه این مجموعه زیر ذره‌بین بود که اگر من یک روز با دوستان تنها بودم، می‌آمدند و پرس‌وجو می‌کردند که چه کار می‌کنید. برای اینکه بتوانیم فعالیت‌ها را انجام دهیم، یک مدرسه به اسم رسالت سمت کوچه‌پس‌کوچه‌های خیابان طبرسی راه انداختیم. برای ۲۴ نفر از بچه‌هایی که توانمند بودند کلاس‌های ویژه گذاشتیم. این خانم‌ها بیشترشان کسانی بودند که در راهپیمایی ۱۷ دی حضور یافتند. البته چند ماه بعد، این مدرسه هم شناسایی شد و آن را بستند. ناچار شدیم برنامه‌ها را در خانه‌ها برگزار کنیم. وضعیت بدی بود. اگر جلسات انقلابی برگزار می‌کردیم، مانع می‌شدند.»

اطلاعیه‌ها را داخل شیشه دارو می‌گذاشتیم

بانوان، خود، مسئول اطلاع‌رسانی و شبکه‌سازی انقلابی در مساجد بودند و بانو مقدسی در همه این سال‌ها می‌کوشید شبکه بانوان را قوی نگه دارد. «بسیاری از اطلاعیه‌های حضرت امام (ره) را توسط بچه‌های اسلام‌شناسی در این منطقه پخش می‌کردیم. یکی از برنامه‌ها این بود که خانم‌ها اعلامیه‌ها را از زیر در خانه‌ها داخل می‌انداختند یا اینکه در مساجد، زمان نماز جماعت، وقتی آقایان به سجده می‌رفتند، اعلامیه‌ها را از قسمت خانم‌ها به پایین در قسمت آقایان می‌انداختند و قبل از اینکه نماز تمام شود، برای اینکه شناسایی نشوند، از مسجد خارج می‌شدند. فعالیت‌های ما جدی بود. گاهی خبرها و اطلاعیه‌هایی را که باید به هم می‌دادیم، مثل اینکه جلسات قرار است کجا برگزار شود، داخل شیشه دارو می‌گذاشتیم و آن را منتقل می‌کردیم. اطلاعیه‌های حضرت امام (ره) را هم به همین شکل جابه‌جا می‌کردیم. این‌ها کارهای عادی مرکز بود.»

می‌گفتند ساواکی‌ها آن‌ها را تعقیب کرده بودند

ساواک در روزهای انقلاب، همه مسیرهایی را که به فعالیت‌های بانو مقدسی منتهی می‌شود پیگیری می‌کند و هرجا برنامه‌ای هست، در تعقیب و گریز بانوان فعال است. «یک بار، دوره‌ای



را تعطیل کنند. همان جا کرکره‌های بازارها را پایین می‌کشند و تعطیل می‌کنند. با تعطیل کردن بازار، می‌بینند موضوع جدی است موافقت می‌کنند خانم‌ها را آزاد کنند اما من را آزاد نکردند. به همین دلیل، علما مقاومت کردند. آن‌ها نیز مجبور به آزادی من شدند ولی مردهای زندانی را آزاد نکردند. بعد از آزادی من، تحصن شکسته شد. این حرکت خیلی به چشم آمد.»

✚ اجازه بدهید ما هم به صحنه بپیاییم

کم کم نقش زنان در انقلاب جدی می‌شود. آن‌ها برای اینکه نشان دهند در برابر موضوعات جامعه بی تفاوت نیستند، از طریق مکتب اسلام‌شناسی به دیدار علما می‌روند و اعلام می‌کنند نمی‌توانند در برابر دستگیری مردان بی تفاوت باشند. اینجاست که زنان با عقبه و حمایت علما در میدان حضور می‌یابند و راهپیمایی‌ها شکل می‌گیرد. به ویژه راهپیمایی هفدهم دی زنان انقلابی مشهد آغازی است برای بسیاری از حرکت‌های انقلابی و ضد نظام شاهنشاهی. «علما در این موضوع که خانم‌ها بیایند و بعد دستگیر شوند خیلی سخت می‌گرفتند. مردم هم تعصب داشتند. از سویی، تأیید علما برای ما خیلی مهم بود. به همین علت، حوالی سال ۵۶ تا ۵۷ چون انقلاب کمی فراگیرتر شده بود و جوان‌ها زندانی بودند، خانم‌ها را گروه‌بندی کردیم که خدمت آقایان علما بروند. حرفمان این بود: مردم دستگیر می‌شوند و ما نمی‌توانیم بی تفاوت باشیم. اجازه بدهید ما هم به صحنه بپیاییم. ما مادریم و نمی‌توانیم تحمل کنیم.»

✚ مدیریت مدرسه اسلام‌شناسی را دوباره به دست گرفتم

خانم مقدسی پس از آن همه فراز و نشیب‌های انقلابی در سال ۵۹ که همسرش نماینده مجلس می‌شود، به تهران سفر می‌کند و ۲۰ سال ساکن آن شهر می‌شود. در این مدت، مدیریت مدرسه اسلام‌شناسی بر دوش خواهر اوست و خود در تهران واحد خواهران مدرسه عالی شهید مطهری را راه می‌اندازد. «بعد از انقلاب، همسر، آقای موسوی خراسانی، نماینده مجلس شد و به تهران رفتیم. همان ایام، پسر بزرگم که راهی جبهه شده بود به شهادت رسید. در تهران، با پیشنهاد آیت‌ا... امامی کاشانی، واحد خواهران مدرسه عالی شهید مطهری را راه‌اندازی کردم و در کنار مدیریت آنجا به تدریس دروس حوزوی مشغول بودم. بعد از آن، حدود سال ۷۹ مشهد برگشتم و مدیریت مرکز اسلام‌شناسی را دوباره به دست گرفتم.»

ساواک از راهپیمایی بانوان باخبر است. وقتی به میدان ۱۰ دی می‌رسند، با تعداد زیادی از مأموران چماق به دست ساواک روبه‌رو می‌شوند. «مسیر ما را بستند. می‌خواستیم از مسیر مستقیم حرم برویم که ما را به سمت خیابان گنبد سبز منحرف کردند. سمت خیابان گنبد سبز که رفتیم، یکی از مأموران جلو من آمد و گفت: بفرمایید حاجیه خانم. من را سوار خودرو و خانم‌ها را باتوم متفرق کردند. آن روز دستگیر شدم. اول من را بردند شهربانی که بیمارستان ناجا کنونی است. آن موقع، آن موقع، سه ساله بود. یک پسر هفت ساله و یک پسر دوازده ساله هم داشتم. تا عصر همان جا بودم. نمازم را همان جا خواندم تا اینکه بعد از ظهر، من را برای بازجویی سمت وکیل آباد بردند. ماه رمضان بود. مأموری که بازجویی می‌کرد سیگار به دست می‌گفت: خانم، شما پدر ما را درآورده‌اید! ماه رمضان می‌خواهیم روزه بگیریم ولی شما نمی‌گذارید! آن زمان به صورتم روئید می‌زد. همین پوشش برای ما نوعی اسلحه بود. آن‌ها بی حجابی را رواج می‌دادند و ما روئید می‌زدیم و حربه مخالفت ما بود. روئید را تمام روز برداشته بودم. مأمور گفت: خانم، من با شیطان که نمی‌توانم حرف بزنم! روئیدت را بردار! من هم گفتم: شما می‌پرسید و من پاسخ می‌دهم؛ برداشتن روئید نیازی نیست. فقط جایی که شماره روی سینه می‌انداختند و عکس می‌گرفتند روئید را برداشتم. بعد بازجویی، دوباره من را به شهربانی بردند. حدود ساعت ۱۱ و ۱۲ شب سوار ماشینم کردند. سه مرد عقب بودند و من جلو نشستم. بیهوده من را در شهر می‌چرخاندند. می‌خواستند توی دلم را خالی کنند. بعد از آن، جایی نگه داشتند که بالای آن نوشته بود: ندامتگاه زنان. فهمیدم آمده‌ام زندان.»

خانم مقدسی را به سلول انفرادی می‌برند. لباس زندانی می‌پوشانند و خبر دستگیری‌اش به پدر می‌رسد. «بعد از دستگیری من، خانم‌های مرکز رفته بودند خانه پدرم و اطلاع داده بودند که دستگیرم کرده‌اند. پدرم، شیخ ابوالحسن شیرازی، به خانم‌ها گفته بود بروند منزل سید عیدآ... شیرازی که سر چهارراه شهید بود و موقعیت مکانی خوبی داشت تحصن کنند. جمع زیادی رفته بودند. خانم طاهایی و خانم زندی هم به همراه شاگردان خود حضور داشتند. خانم‌ها یک شب آنجا می‌مانند.»

استاندار وقت، عبدالعظیم ولیان، با آیت‌ا... شیرازی تماس می‌گیرد و می‌گوید اگر تحصن را نشکنند، خانه را به توپ می‌بندند. «خانه را با تانک محاصره کرده بودند. از سویی هم پیام داده بودند تا زندانی‌ها آزاد نشوند تحصن ادامه دارد. روز بعد، آقایان علما به بازاری‌ها پیام می‌دهند که بازار



موضوعات تفسیری، اخلاقی، علمی و... برای تبلیغ و ارائه سخنرانی از تألیفات اوست.

- تأسیس مدرسه علمیه اسلام‌شناسی حضرت زهرا (س) در سال ۱۳۴۷، مدیریت مدرسه علمیه اسلام‌شناسی حضرت زهرا از سال ۱۳۴۷ تا کنون، راه‌اندازی بخش خواهران مدرسه عالی شهید مطهری در سال ۱۳۵۹، مدیریت بخش خواهران مدرسه عالی شهید مطهری از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵، تأسیس پژوهشگاه اسلام‌شناسی در سال ۱۳۸۹، تأسیس مرکز تخصصی زن و خانواده اسلام‌شناسی در سال ۱۳۹۳، تأسیس کانون دانش‌آموزان وابسته به مدرسه علمیه اسلام‌شناسی حضرت زهرا از پیشینه اجرایی این بانوی انقلابی است.

- شیرازی، آیت‌ا... مرعشی (از استادان مدرسه عالی مطهری در تهران)، آیت‌ا... بجنوردی و... آموخت.
- درس خارج کتاب صلاه، طهارت، نکاح و حج و... قواعد الفقهیه و چند بحث دیگر فقهی و اصولی را به صورت حضوری از محضر آیت‌ا... بجنوردی و آیت‌ا... رضازاده و به صورت غیر حضوری از آیات عظام فاضل لنکرانی، سبحانی، خلخالی و... فراگرفت. هم چنین باب حادی عشر، شرح تجرید، تفسیر صافی، برهان و مباحث اخلاقی و معرفتی و... را در محضر حضرت آیت‌ا... حاج شیخ ابوالحسن شیرازی و دیگران تلمذ کرد.
- تدوین کتاب «چهل گام طلبگی» با ارائه چهل حدیث درباره اخلاق و وظایف طلاب و آماده‌سازی صدها فیش با

- صدیقه مقدسی، متولد ۱۳۲۵، دختر آیت‌ا... حاج شیخ ابوالحسن شیرازی، امام جمعه فقید مشهد و از نوادگان آیت‌ا... بروجردی نجفی، خواهرزاده آیت‌ا... شهید حاج شیخ مرتضی بروجردی و همسر حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای موسوی خراسانی، و مادر شهید سید هشام است.
- در دوازده سالگی کتاب «جامع المقدمات» را از محضر حضرت آیت‌ا... حاج شیخ شیرازی فراگرفت و سایر دروس ادبیات عرب از قبیل صمدیه، سیوطی، مغنی، منطق (حاشیه ملاعبدا...) و منطق مظفر را به طور خصوصی از محضر آیت‌ا... صالحی (از استادان درس خارج) و بعضی استادان دیگر آموخت.
- درس‌های منطق مظفر، فقه و اصول از قبیل لمعتین، مکاسب، معالم، اصول مظفر، رسایل و کفایتین را از آیت‌ا...

زنان بعد از انقلاب اسلامی

از مهم‌ترین افتخارات و دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی ایران، هویت بخشی به زنان است که توانسته‌اند با اتکا به نفس و توانمندی‌های خود در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ورزشی بدرخشند.

شهربانو

۲۸ شهریور
۱۴۰۰ بهمن
۵ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۰۰

(۷)



ورزش

بعد از انقلاب

قبل از انقلاب

۳۸

تعداد رشته‌های ورزشی بانوان

۷

تعداد ورزشگاه‌های اختصاصی بانوان
۳۰ برابر شده است

۱۲ هزار

حضور زنان در مسابقات خارجی

۶

۲۰۰

تعداد مدال بانوان

۵



تحصیلات

بعد از انقلاب

قبل از انقلاب

۹۰%

زنان باسواد

۳۵%

۵۰%

دانش‌آموختگان دانشگاهی زن

۶%

۲۰%

استادان دانشگاه‌ها

۱/۴%

۲۱%

کرسی استادی دانشگاه

۱%



فرهنگ

بعد از انقلاب

قبل از انقلاب

۲۰۰۰

تعداد نهادهای مردم نهاد ویژه زنان

۵

۸۰۰۰

تعداد نویسندگان زن

۵۰

۷۱۲

تعداد ناشر زن

۱



بهداشت

بعد از انقلاب

قبل از انقلاب

۷۸

سن امید به زندگی

۵۴

۶۰۰۰

پزشکان عمومی زن

۳۵۰۰

۳۰۰۰

بانوان پزشک متخصص

۵۹۷

۹۸%

پزشکان متخصص زنان

۱۶%

مرگ و میر مادران هنگام زایمان
۹۰ درصد کاهش یافته است

بتول چراغچی، شهید روز فریادهای در خون نشسته



آله نظری
فصل فرهنگی

خورشید نهم دی ماه ۵۷ در حالی غروب کرد که عده‌ای از مردم انقلابی مشهد به آسمان عروج کردند و طلوع انقلاب را ندیدند اما با شهادت آن‌ها بود که انقلاب اسلامی به پیروزی در ۲۲ بهمن ۵۷ انجامید.

+ نامش را بتول گذاشتند

در سال ۱۳۰۶ دختری در خانواده چراغچی به دنیا آمد و این خانواده مذهبی از تولد دومین فرزند خود مسرور شدند و نامش را بتول گذاشتند. دوران خردسالی بتول در دامان پرمهر مادر گذشت و درس ایشار و از خودگذشتگی را از او آموخت. با سپری کردن دوران کودکی، تا چهارم ابتدایی تحصیل کرد ولی به دلیل پایبندی به اعتقادات اسلامی و شرایط آن زمان، از ادامه تحصیل صرف نظر کرد و در منزل، خواندن قرآن و کتب اسلامی را ادامه داد.

پدر مرحومش، نجف علی چراغچی، مسئول مسجد گوهرشاد بود. بتول اوقات فراغت خود را با کارهای هنری از قبیل قلاب بافی و گل دوزی سپری می کرد. رابطه حسنه‌ای با والدین داشت و ایشان را بسیار تکریم می کرد و در بیان عقاید و امر به معروف و نهی از منکر قاطعیت داشت. مقید به حجاب



بود و دیگران را نیز به آن دعوت می کرد.

+ نوزده سالگی ازدواج کرد

او در نوزده سالگی، خانه پدری را که در خیابان بازارچه، نزدیک حرم مطهر رضوی، بود ترک کرد و به خانه بخت رفت. به این ترتیب، عباسعلی روشن روان که فردی متدین بود و در بالا خیابان سکونت داشت و با نجاری امرار معاش می کرد، پس از زیارت کربلای معلی، زندگی مشترک خود را با بتول آغاز کرد. حاصل این زندگی، پنج دختر و دو پسر شد.

قبل از انقلاب، با خانواده و چهار دخترش که ازدواج کرده بودند، در تظاهرات شرکت می کردند. این تظاهرات‌ها ادامه داشت تا در روز آخر ماه صفر که بنا به دعوت امام امت، تظاهرات نهم دی ماه ۵۷ در مشهد صورت گرفت، روزی که فریاد زنان، مردان و کودکان معصوم به خون نشست، شعارها به موج عظیمی مبدل شد و فریاد «نصر من...» و فتح قریب» را نوید داد.

+ برادر ارتشی خوش آمدی

در این روز، شهید بتول چراغچی با نوه خردسالش به خیابان آمد تا آزادی خواهی خود را فریاد بزند ولی صدایش را در گلو خفه کردند. مردم برای تظاهرات، از چهارراه شهدا حرکت کردند. آن روز، تعداد بانوان خیلی زیاد بود. به همین دلیل و برای برقراری نظم و امنیت بیشتر، خانم‌ها در جلو آقایان در پشت سر قرار گرفتند. جمعیت به چهارراه استانداری رسیده

بود که با صدای وحشتناک تانک‌ها، متفرق شد و عده‌ای به خیابان‌های فرعی مثل خیابان بهار رفتند اما با اعلام این خبر که ارتش به مردم ملحق شده است، جمعیت بازگشت. عده‌ای سربازان را می‌بوسیدند و شعار می‌دادند: «چرا برادر کشی؟» و «برادر ارتشی، خوش آمدی!». ناگهان گروه نظامی ارتشی به میان جمعیت آمد. فریاد مردم در میان صدای مهیب تانک‌ها محو شد و تانک‌های ارتش به مردم هجوم بردند. وقتی این اتفاقات تصورناپذیر رخ داد و مردم متوجه این توطئه و فریب شدند، دیگر امکان فکر کردن نبود. در آن روز، تعداد زیادی از تظاهرات کنندگان زیر دست و پا له شدند و برخی خفه شدند. برخی نیز همچون شهیدان غلام پیوندی و نیک فرد هدف اصابت گلوله قرار گرفتند.

+ در پنجاه و یک سالگی به شهادت رسید

شهید بتول چراغچی چادرش را به چادر یکی از خانم‌های دیگر گره زده بود. همین باعث شد امکان فرار از صحنه هجوم تانک‌ها برایشان فراهم نشود و هر دو زیر تانک رفتند. در حادثه این روز، نوه خانواده بر اثر شکستگی سر به بیمارستان منتقل می‌شود و بتول چراغچی به اثر عبور تانک از روی بدنش، جان خود را فدای انقلاب می‌کند و مانند بسیاری دیگر، به سوی معبود رهسپار می‌شود. پس از دو روز، از سردخانه امام رضا به بهشت رضا تشییع و در جوار دیگر شهدا دفن می‌شود. او در پنجاه و یک سالگی به شهادت رسید.

شهربانو

۲۳ شهریور
۱۸ بهمن ۱۴۰۰
۵ رجب ۱۴۴۳ شماره ۲۶۰۰

(۸)

شهرزاد

دکتر سمانه پور محمد

پژوهشگر ارتباطات و رسانه



نگاهی به کتاب «خاطرات مریم بهروزی»
که انقلاب را با نگاهی زنانه به تصویر کشیده است

زنانی که با آتش دویده‌اند

کتاب «خاطرات مریم بهروزی» به قلم حکیمه امیری روایت زندگی و خاطرات مرحوم مریم بهروزی، دبیرکل جامعه زینب و عضو شاخص زنان اصول گراست که از سوی انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی در هزار نسخه منتشر شده است.

مریم بهروزی متولد سال ۱۳۲۴ بود و ۱۰ سال پیش در چنین روزهایی، یعنی بیست و نهم بهمن ۱۳۹۰ در شصت و شش سالگی در پی ابتلا به عارضه سرطان درگذشت. او در سال‌های پایانی عمر تلاش‌هایی جدی در مسیر ورود زنان متعهد و متخصص و کارآمد به مجلس شورای اسلامی و بر عهده گرفتن نقش‌های مهم و اساسی داشت و در این راستا خود و تشکل متبوعش (جامعه زینب) به همراه شورای احزاب زنان اصول گرا با شخصیت‌های مؤثر و شاخص در عرصه سیاست رایزنی‌ها و دیدارهایی داشتند. وی از دوران کودکی همراه با پدر در جلسات و نشست‌های دینی-سیاسی شرکت می کرد و از سال ۵۰ به طور مستقیم وارد مبارزات سیاسی علیه رژیم ستمشاهی پهلوی شد. در سال ۵۴ در جریان سخنرانی‌های مذهبی-سیاسی ممنوع المنبر شد و



خاطرات مریم بهروزی
• نویسنده: حکیمه امیری

تحت تعقیب ساواک قرار گرفت. او پس از یک ماه تحمل دوران زندان تا زمان محاکمه در دادگاه نظامی به صورت موقت آزاد شد. این ایام مقارن با بهمن ۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی بود. پس از انقلاب، به حزب جمهوری اسلامی زیر نظر آیت‌... بهشتی پیوست. بهروزی از فعالان در زمینه تشکیل کمیته استقبال از حضرت امام خمینی (ره) و سازمان دهنده دیدار خانم‌ها با ایشان بود.

بهروزی هم‌زمان با گذراندن دوره متوسطه، فراگیری علوم دینی را تا مقدمات سطح نزد خانم اشرف السادات میردامادی، مدیر مکتب الزهراء تهران، فراگرفت. حدود سه سال در جلسات درس خارج فقه و اصول حاج شیخ یحیی نوری شرکت کرد. چهار سال نیز در کلاس درس خارج فقه و حقوق رهبر معظم انقلاب حضور داشت. وی سال‌ها به تدریس علوم حوزوی و دانشگاهی در دانشگاه‌های شهید بهشتی، تهران و... و حوزه‌های علمیه شهید شاه‌آبادی، شهید مدنی و... اشتغال داشت.

شرکت او در دوره اول مجلس شورای اسلامی در کنار ۲۹ نفر نامزد روحانیت مبارز به احراز کرسی وکالت در مجلس شورای اسلامی انجامید و چهار دوره در مجلس شورای اسلامی حضور یافت. هم‌چنین در هفتمین مجمع عمومی جامعه زینب^(س) با اکثریت آرا برای چندمین بار به سمت دبیر کلی جامعه زینب برگزیده شد.

مرحوم مریم بهروزی در شانزده سالگی با یک طلبه که از مخالفان رژیم پهلوی و مقلد امام خمینی (ره)، مفسر قرآن و مدرس علوم دینی بود، ازدواج کرد و ثمره آن چهار فرزند (دو دختر و دو پسر) بود. فرزند دوم وی، مهدی حاجی عباسی، عضو بسیج مستضعفان، در سال ۱۳۶۰ در سن شانزده سالگی به دست منافقان کوردل به شهادت رسید.

از تألیفات اوست: مجموعه پیام زینب^(س)، زن در عرصه سیاست، صحیفه ولایت دارای هشت مجلد کتاب با عناوین: ۱- تساوی بر اساس عدالت ۲- نظام مردم‌سالاری دینی ۳- قطره‌ای از اقیانوس کوثر ۴- انسان در آیینه قرآن ۵- هاله‌ای از عفاف ۶- نقش زنان در دوران دفاع مقدس ۷- زینت پدر ۸- مولود کعبه.

بخش مهمی از خاطرات خانم بهروزی مربوط به اطلاعاتی نو و دست‌اول درباره فعالیت‌های مجلس پس از پیروزی انقلاب و تأسیس جامعه زینب^(س) است. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی در مجلس و رقابت آن‌ها، آشنایی با گروه‌ها و احزاب سیاسی و تفکرات آن‌ها از دیگر مسائلی است که خانم بهروزی در این کتاب به تشریح آن‌ها پرداخته است.

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیتهم موسوی مهر
سرمدپیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی